

تحول مفهوم کنش گر در روابط بین الملل

فرامرز تمنا*

چکیده

گفتمان واقع گرایانه «دولت محور»، که به دولت به عنوان کنش گر انحصاری عرصه سیاست و روابط بین الملل می نگریست، در پی تحولات نوین ناشی از پایان جنگ سرد، جهانی شدن، وابستگی متقابل، حادثه یازدهم سپتامبر، نقش رو به گسترش جنبش های اجتماعی فراملی، جامعه مدنی جهانی، نهادهای غیردولتی ملی و بین المللی و رشد گروه های تروریستی، مورد بازتعریف قرار گرفته است. پژوهش حاضر بر آن است با اتکا به رهیافت های سه گانه جیمز روزنا در مورد مطالعه روابط بین الملل، ضمن گذار از تلقی مفهوم کنش گر در رویکرد واقع گرایی، به بررسی تحولات مفهومی آن در عصری پردازد که پلورالیسم وجه شاخص آن است و سپس با ذکر گونه های نوین این مفهوم، دیدگاه های موجود را نقد و ارزیابی کند.

کلیدواژه ها: کنش گر، واقع گرایی، نظام وستفالیایی، پلورالیسم، وابستگی متقابل، جهانی شدن، جامعه مدنی جهانی، تروریسم.

* دانشجوی دکترای روابط بین الملل دانشگاه تهران

فصلنامه مطالعات راهبردی • سال دهم • شماره چهارم • زمستان ۱۳۸۶ • شماره مسلسل ۳۸

مقدمه

مفهوم کنش‌گر در پژوهش حاضر، به هر شخصیت حقیقی و حقوقی در سطح ملی و بین‌المللی (جهانی) اطلاق می‌شود که، به نحوی، با انجام عمل^۱، توان‌مندی تأثیرگذاری بر سیاست (به معنای عام آن) را داشته و حضورش در محیط ملی و بین‌المللی، ایفای نقش عینی یا ذهنی را در پی داشته باشد؛ به گونه‌ای که در صورت فقدان حضورش در محیط سیاسی مشخص، نقش آن هم ظاهر نگردد. با اتکا به این تعریف، مشاهده می‌گردد که در دو سده اخیر و حتی فراتر از آن، تا کنون، کنش‌گران متعددی وارد مناسبات سیاسی شده‌اند. اکنون وقتی صحبت از کنش‌گر به میان می‌آید، دیگر آن نگاه مضیق دولت‌محور و مبتنی بر رویکرد واقع‌گرایی منظور نیست، بلکه در یک بینش موسع و پلورالیستی، خیل گسترده‌ای از کنش‌گران غیردولتی اعم از ملی، فراملی و بین‌المللی را نیز در بر می‌گیرد. این تحول، که هم بنیان نظری دارد و هم مبنای هستی‌شناسانه، از جنبه‌های مختلف درخور ارزیابی است.

جهش نظری از واقع‌گرایی دولت‌محور به لیبرالیسم کثرت‌گرا و چند/جهان‌محور، متضمن بررسی مؤلفه‌های پارادایم دولت‌محوری و سپس حضور بازیگران غیردولتی ملی و بین‌المللی^۲ در تعاملات سیاسی عصر وابستگی متقابل و یا جهانی‌شده است. ارزیابی این تحول در بستر جامعه‌شناسی تاریخی، در پژوهش حاضر، به منظور واکاوی جنبه‌های مختلف تحول مفهوم «کنش‌گر» صورت می‌گیرد. بدین منظور، تلاش شده تا ابتدا سامانه^۳ کنش‌گری مبتنی بر «دولت‌محوری» تبیین و سپس، زمینه‌های پیدایش سایر کنش‌گران در کنار دولت‌ها مورد ارزیابی قرار گیرد و به‌ویژه، رویکرد «وابستگی متقابل» و «جهانی‌شدن»، به عنوان بسترهای خیزش کنش‌گران جدید و استیلای رویکرد چند/جهان‌محور بر رویکرد «دولت‌محور» مورد اشاره قرار گرفته است. در این بین، ظهور کنش‌گران جدید (سازمان‌های غیر دولتی، جامعه مدنی جهانی و گروه‌های تروریستی) و تعامل آنها با «دولت»، به مثابه قوی‌ترین کنشگر موجود، موجب پرورش مباحث خواهد گردید و در نهایت، ارزیابی دیدگاه‌های موجود، بینش نظری ما را به آزمون خواهد گذاشت.

1 . act
2 . NGO, INGO
3 . system

دولت، محور اساسی حکومت از اواسط قرن ۱۷ میلادی بود و شکل‌گیری این نظام وستفالیایی، که به ظهور دولت - ملت به عنوان کنش‌گر اصلی عرصه سیاست و روابط بین‌الملل منجر گردید، نوعی دگرگونی سیستمیک در روابط میان واحدهای تشکیل‌دهنده به شمار می‌رفت. در عین حال، دو مؤلفه در عصر حاضر موجب شده تا مفهوم سنتی حکومت و ساختار ممزوج با حاکمیت دولتی به چالش کشیده شود. اولین آن قدرت فزاینده تحول و فعالیت مؤسسات فراملی و دومی، افزایش کیفی و کمی سازمان‌های غیردولتی ملی و بین‌المللی و جنبش‌های اجتماعی یا جامعه مدنی جهانی است (۱). این تحول موجب گردیده تا دانشمندان روابط بین‌الملل در سیر مطالعاتی خود بدان توجه نمایند.

جیمز روزنا در دهه ۱۹۸۰، سه رهیافت یا جریان اصلی نظری را تشخیص داد که عبارتند از رهیافت دولت‌محور^۱ (با تأکید بر دولت‌ها به عنوان کنش‌گران اصلی، سرشت آنارشیک نظام، و برداشت از منافع ملی به عنوان علت اصلی معلول‌های مورد مشاهده در نظام بین‌الملل)، رهیافت چندمحور^۲ (با تأکید بر تعدد کنش‌گران، پیچیدگی نظام بین‌الملل بر اساس وابستگی متقابل و تأکید بر تنوع و تکثر علت‌های بنیادین در نظام از تعارض نقش‌ها و منافع تا تحولات فناورانه) و رهیافت جهان‌محور (با تأکید بر بنیان اقتصادی نظام بین‌الملل، الگوهای تجارت و توزیع کالاها و خدمات و تاثیر علی ژرف‌ساخت‌هایی مانند تعارضات طبقاتی و تقسیم کار بین‌المللی) (۲). اکنون، برای واکاوی و ارزیابی جنبه‌های گوناگون این تقسیم‌بندی، کوشش می‌شود تا این سیر تحول نظری از «دولت‌محوری» به «چند/جهان‌محوری» در راستای مسأله مورد پژوهش، بررسی گردد.

الف. دولت ملی؛ مهمترین کنش‌گر عرصه روابط بین‌الملل

بنیان حکومت مبتنی بر نظام دولت‌محور، از معاهده وستفاليا (۱۶۴۸) ریشه می‌گیرد. کامیلری و فالک^۳، تکامل نظام دولت برخوردار از حاکمیت را، از ابتدای پیدایش آن در اروپا تا نظام جهانی دولت‌محور عصر حاضر پیگیری نموده‌اند. در تحقیقات آنها، مشاهده می‌گردد که

1 . state-centric
2 . multi-centric
3. Cammlari and Falk

در فرایندی تاریخی، حاکمیت دولت «مؤلفه اصلی در سازمان‌دهی سیاسی» و بنیان و زیربنای «روابط بین‌الملل» گردیده و حوزه جغرافیای آن، تا حد زیادی، محصول خشونت بوده است. از سال ۱۶۴۸، با پایان جنگ‌های سی‌ساله، فرصت‌های بزرگی از جمله زمینه ایجاد دولت‌های جدید فراهم آمد. (۳)

در این رابطه، آثار چارلز تیلی (از جهت دیدگاه‌های جامعه‌شناسی تاریخی در تکوین دولت ملی)، به ویژه در کتاب «زور، سرمایه و دولت‌های اروپایی از سال ۹۰۰ تا ۱۹۹۰م»، که در سال ۱۹۹۰ منتشر شد، از اهمیت بسزایی برخوردار است. به نظر او، دولت ملی به این دلیل جایگاه غالب و مسلط را (در عرصه بین‌الملل) پیدا کرد که در جنگ‌ها نقش داشت. وی سپس، در تبیین انواع دولت، اشاره می‌نماید که تفاوت بین رژیم‌های سرمایه‌محور و زورمحور (یا رژیم‌های مبتنی بر قدرت اقتصادی و رژیم‌های مبتنی بر قدرت نظامی)، سبب می‌شود در ترکیب این نیروها سه نوع دولت به وجود آید: امپراتوری‌های خراج‌گیر، نظام‌هایی با حاکمیت تجزیه‌شده (دولت‌شهرها) و دولت ملی. این دولت‌ها، نتیجه ساختارهای طبقاتی متفاوت بودند که از تمرکز سرمایه و زور نشأت می‌گرفتند. در نظام‌های سرمایه‌محور، طبقاتی تشکیل شد که نماینده منافع تجاری و بازرگانی بود، اما با گسترده‌شدن دامنه جنگ‌ها، دولت‌های ملی در مقایسه با سایر گونه‌های دولت، برتری زیادی پیدا کردند. دلیل آن این بود که این دولت‌ها می‌توانستند ارتش‌های بزرگ تشکیل دهند و به خواسته‌های طبقاتی، که نماینده منافع کشاورزان و بازرگانان بود، پاسخ دهند. (۴)

این مقاله، به دولت ملی به عنوان کنش‌گر مدرن می‌پردازد و سایر انواع دولت را در بر نمی‌گیرد. در عین حال، اینکه منشاء دولت ملی، به تعبیر مدرن آن، به چه زمانی برمی‌گردد، در بر گیرنده این دیدگاه است که در عصر وستفالیا، جنگ موجب تمرکز و انحصار قدرت در دست دولت گردیده بود و این امر، دولت را به عنوان کنش‌گر برجسته در عرصه بین‌المللی وارد صحنه نمود تا بدانجا که بنا به استدلال هابز، هم حقوق و هم اخلاق از لویاتان^۱ یا دولت سرچشمه می‌گیرد و جایی که حقوق پایان یافته، اخلاق نیز پایان می‌یابد (۵). این نگرش به مفهوم دولت، بر نوعی برداشت واقع‌گرایانه استوار است. واقع‌گرایان با رویکردی مضیق،

1. Leviathan

معتقدند مهمترین کنش‌گران عرصه جهانی، دولت‌ها هستند که از لحاظ حقوقی دارای حق حاکمیت‌اند. حاکمیت به این معنی است که بالاتر از دولت، هیچ بازیگری وجود ندارد که بتواند آن را مجبور به انجام اقدامات خاص کند. دیگر بازیگران مانند شرکت‌های چند ملیتی یا سازمان‌های بین‌المللی باید در چارچوب روابط بین دولت‌ها، فعالیت کنند. همچنین واقع‌گرایان در کنار دولت‌ها درباره اینکه چه چیزی سبب اقدامات و جهت‌گیری فعالیت‌های دولت‌ها می‌شود، برای طبیعت انسانی نیز اهمیت زیادی قائلند.^(۶)

ریشه «دولت‌محوری» در نظریه واقع‌گرایانه روابط بین‌الملل، به نوعی شیوه تفکر تاریخی باز می‌گردد. فردریش ماینکه، در بررسی خود پیرامون مصلحت و جودیت دولت، آن را به نظریه سیاسی ماکیاوولی و دیپلماسی دولت‌شهرهای ایتالیا در دوران نوزایش باز می‌گرداند که نمایانگر پیدایش احساس وجود منافع مشخصی برای دولت‌های خاص بود که با آنچه در هنجارهای عمومی مورد تبلیغ کلیسای مسیحی، به عنوان نهاد ایدئولوژیک مسلط جامعه قرون وسطی، مطرح بود، تفاوت داشت (۷). در واقع، مفهوم واقع‌گرایی، در شکل اصیل خود، بر پایه این فرض استوار است که «دولت‌ها در پی افزایش قدرتشان» هستند. فرض‌های اصلی اندیشه واقع‌گرا، در این اظهارنظر موجز نهفته است: کشورها (دولت‌ها) را یگانه بازیگران عرصه بین‌الملل دانسته‌اند که روابط این بازیگران در نظام چندکشوری، مثل توپ بیلبارد است.^(۸)

این «طرح مبتنی بر نظام دولت‌ها»^۱ بازتاب مجموعه‌ای از انتخاب‌ها در درون حوزه‌ای وسیع‌تر از امکانات است. واحدهای آن دولت‌ها هستند که در مقابل کنش‌گران غیردولتی مانند افراد، جنبش‌های اجتماعی فراملی، یا شرکت‌های چندملیتی قرار می‌گیرند. سطح تحلیلی که تلاش می‌شود رفتار این واحدها در آن تبیین شود، نظام بین‌الملل است که در مقابل شخصیت تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی یا ساختارهای سیاسی داخلی قرار می‌گیرد. والتس، از نخستین کسانی بود که به شکلی نظام‌یافته طرح مبتنی بر نظام دولت‌ها را بیان کرد و نظریه خاصی که او به بنام آن بر این پایه کمک نمود، یعنی نواقح‌گرایی، امروزه از چنان نفوذی در حوزه مطالعاتی روابط بین‌الملل برخوردار است که اغلب، این طرح و نظریه را مترداف قلمداد می‌کنند^(۹). نواقح‌گرایی، به دولت‌گره خورده است. این نظریه، به قول کراسنر، «دولت

1. stats systemic project

محور) یا «دولت‌سالار» است و مدلی از جهان را ارائه می‌کند که در آن «دولت‌ها بازیگر هستند». (۱۰)

اگرچه در تئوری نواقح‌گرایی، دولت به نیروی مادی تقلیل پیدا می‌کند که تنها کنش‌گر نظام بین‌المللی است (۱۱) و در سیر تکوین خود با تحول ژرفی مواجه نبوده است، اما چارلز تیلی برخلاف نواقح‌گرایان، معتقد است دولت در سراسر تاریخ شکل واحدی نداشته است. آثار او نشان می‌دهد که انواع مختلف دولت در تاریخ وجود داشته که ساختارهای طبقاتی گوناگونی داشته‌اند و چگونگی عملکرد آنها با یکدیگر متفاوت بوده است. مهمتر از همه اینکه، از نظر او، جنگ علت اصلی تبدیل شدن انواع مختلف دولت به دولت ملی است. بنابراین، دولت ملی با درگیر شدن در جنگ، به صورت روزافزونی، در مقابل ملت خود قدرت کسب می‌کند و می‌تواند بر دیگر انواع دولت سیطره یابد. علت این سیطره آن است که دولت ملی در این فرایند، کارایی بهتری در مقایسه با امپراطوری‌های خراج‌گیر یا دولت-شهرها دارد. (۱۲)

مسئله قابل توجه این است که دولت‌ها، همیشه تنظیم خشونت را تحت سلطه نداشته‌اند و سلطه امروز آنها نیز بدون مشکل نیست. در دوران ماقبل مدرن، دولت‌ها در اروپا، با دو شکل سازمانی دیگر، یعنی دولت‌شهرها^۱ و اتحادشهرها^۲ در رقابت بودند و در خارج از اروپا با اشکال متفاوت دیگری رقابت داشتند. این بدیل‌ها، سرانجام نابود شدند، اما دولت‌ها همچنان برای تحکیم انحصار خود بر خشونت تلاش می‌کنند و با چالش‌هایی از سوی مزدوران و راهزنان دریایی تا قرن نوزدهم و تروریست‌ها و گروه‌های چریکی در قرن بیستم (و بیست و یکم) روبرو بوده (شده)‌اند. در مقابل این فشارها و فشارهای دیگر، برخی دولت‌ها عملاً «شکست خوردند». این به معنای آن است که دولت را می‌توان در معنای مورد نظر آنتونیو گرامشی (مارکسیست ایتالیایی)، نوعی «طرح یا پروژه» دانست؛ یعنی برنامه سیاسی متداومی که برای تولید و بازتولید انحصاری خشونت بالقوه سازمان‌یافته طراحی شده است (۱۳). در مورد جایگاه خشونت و مسایل مرتبط با استفاده از زور، تضاد روشنی بین نظام واقع‌گرای دولت‌محور و نظام مبتنی بر مشارکت جامعه جهانی، به عنوان پارادیم هنجاری بدیل، وجود دارد. در واقع، در مطالعات تاریخی مشخص شده که در پیدایش و تکوین نظام

1 . city-states

2 . city-leagues

دولت‌محور، نقش عمده خشونت غیر قابل کتمان است؛ چرا که اساس نظام دولت-محور واقع‌گرایانه مبتنی بر زور و خشونت بوده است. همچنانکه این نظام، تا کنون، زمینه‌ساز دو جنگ جهانی و چندین بی‌نظمی بین‌المللی شده است.

از دید مورگنتا نیز دولت‌ها کنش‌گران اصلی نظام بین‌الملل‌اند. البته این به معنای آن نیست که مورگنتا به تاریخی‌بودن دولت - ملت توجه ندارد. او دولت ملی را محصول تاریخ می‌داند. به عقیده وی، تا زمانی که جهان از نظر سیاسی به دولت‌های حاکم تقسیم شده است، آنها همچنان کنش‌گران مسلط در سیاست بین‌الملل باقی می‌مانند. فرض انحصاری بودن کنش‌گری دولت‌ها، در شرایطی که کنش‌گران متعددی در عرصه بین‌الملل از قدرت و توان‌مندی لازم برای ایفای نقش برخوردارند و در سطوح فراملی، فروملی و فوق ملی عمل می‌کنند، می‌توانند مشکلات امنیتی، اقتصادی و سیاسی برای دولت‌ها ایجاد کنند و در رفتار دولت‌ها نیز محدودیت به وجود می‌آورند، چندان واقع‌بینانه نیست. (۱۴) والتز نیز برداشتی شیء‌انگارانه از دولت دارد. او دولت را کنش‌گری یکپارچه می‌بیند که تابع منطق عقلانی است که خود والتز آن را تعریف می‌کند. او در مورد دولت‌ها - که در واقع موجودیت‌های انتزاعی‌اند و نه عینی - چنان سخن می‌گوید که گویی آنها افراد انسانی‌اند که برابر شرایط ساختاری و بر اساس عقلانیت ابزاری تعریف شده عمل می‌کنند. (۱۵)

در عین حال، از نگاه نظریه نظام جهانی، دولت به بعد داخلی آن محدود نمی‌شود. والرشتاین همانند سازه‌انگاران و مکتب انگلیسی، بر این نکته تأکید دارد که دولت - ملت با شناسایی سایر دولت‌هاست که موجودیت می‌یابد و روابط میان دولت‌ها، به عنوان نیرویی مهارکننده در میان آنها عمل و توانایی ماشین‌های دولتی را حتی در قوی‌ترین دولت‌ها محدود می‌کند. یکی از نقاط قوت نظریه نظام جهانی، توجه آن به دولت است. دولت در نظریه نظام جهانی، مانند تحلیل‌های مارکسیستی، در ارتباط با اقتصاد توضیح داده می‌شود. دولت محصول اقتصاد جهانی است و این دو در ارتباط با هم تعریف می‌شوند. (۱۶)

باید در نظر داشت در عصر اقتصاد جهانی سرمایه‌داری نیز چهار نهاد اصلی قابل ذکر است که عبارتند از: دولت‌ها، طبقات، گروه‌های منزلتی قومی/ملی و خانوارها. والرشتاین (برای تبیین نظریه نظام جهانی) می‌کوشد نشان دهد چگونه ماشین دولتی مدرن، مخلوق عملکرد

اقتصاد جهانی و در خدمت منافع سرمایه‌داری است؛ طبقات پرولتاریا و بورژوازی، آفریده نظام جهانی‌اند؛ گروه‌های منزلتی در خدمت مهار و محدود ساختن نیروهای طبقاتی‌اند و خانوارها ساختارهایی‌اند که امکان آن را فراهم می‌سازند تا به کارگران دستمزد پایین داده شود. (۱۷) اگر مرجع «دولت» برای وبری‌ها کنش‌گری سازمانی است و برای کثرت‌گرایان فقط جامعه است، به نظر مارکسیست‌ها، عبارت از ساختاری است که این دو را در رابطه متقابل به هم گره می‌زند. دولت «ساختار پایدار اداره امور و حکمرانی در جامعه» است. به یک اعتبار، مارکسیست‌ها، هم با وبری‌ها موافق‌اند و هم با کثرت‌گرایان، زیرا به نظر مارکسیست‌ها، کنش‌گران دولتی «نسبتاً مستقل» از جامعه هستند، اما استقلال هستی‌شناختی از آن ندارند. در عین حال، مارکسیست‌ها در تأکید بر اینکه نه کنش‌گر دولتی و نه جامعه، نمی‌توانند مستقل از ساختار اقتدار سیاسی‌ای که به هر دو قوام می‌بخشد، باشند (همان‌گونه که ارباب و برده نمی‌توانند مستقل از ساختار برده‌داری باشند)، از دیگران فراتر می‌روند (۱۸). در چارچوب مکتب برسازنی نیز دولت‌ها کنش‌گری بیشتری دارند، ولی این کنش‌گری به هیچ‌وجه بی‌قید و بند نیست. برعکس، گزینه‌ها را شبکه‌هایی از شناخت رویه‌ها، هویت‌ها و منافع دیگر بازیگرانی به شدت محدود می‌سازند که در بافت‌های تاریخی خاص حاکمند. (۱۹)

به هر حال، این نکته را نباید از ذهن دور داشت که روابط بین‌الملل، حوزه‌ای از بررسی است که با روابط متقابل میان دولت‌ها در دورانی سر و کار دارد که دولت‌ها یا به عبارت رایج‌تر، دولت‌های ملی کانون‌های اصلی قدرت سیاسی هستند. روابط بین‌الملل با نتایج جنگ و صلح سر و کار دارد و به همین دلیل از اهمیت عملی روشنی برخوردار است. در عین حال، با دگرگون‌شدن رویه عملی در مورد سرشت بازیگران دخیل (انواع متفاوت دولت‌ها و واحدهای غیر دولتی)، نوعی سر درگمی در مطالعات بین‌الملل پدید آمد، طیف ارزش‌های مطرح‌گسترده‌تر شد (سیاست عالی و نیز سیاست عادی)، اهداف مورد تعقیب تنوع بیشتری یافت و شیوه‌های تعامل و نهادهایی که کنش‌ها در بستر آنها صورت می‌گرفت، پیچیده‌تر شدند. (۲۰)

این کنش‌گر انحصاری عرصه روابط بین‌الملل، اکنون با چالش مفهومی مواجه گردیده است. تغییرات در قانون جنگ، قانون حقوق بشر و در سایر حوزه‌های حقوقی، افراد،

حکومت‌ها و سازمان‌های غیردولتی را در زیر چتر سامانه‌های جدید مقررات حقوقی قرار داده است؛ مقرراتی که اهمیت قانونی مرزهای دولت را به شکل دیگری مطرح می‌سازد. رژیم خودمختاری بین‌المللی لیبرال، که قدرت‌ها و عوامل فشار، حقوق و وظایف را در قانون بین‌الملل مستحکم می‌کند (گرچه سرانجام توسط کشورها شکل‌بندی شده است) در صدد آن است و می‌تواند به اختلاف و گاهی اوقات به تناقض با قوانین ملی بینجامد. درون این چارچوب کاری، کشورها ممکن است دعاوی را فدای خودمختاری و افراد، حق خود را فدای حفظ این خودمختاری نمایند، آنهم در صورتی که استانداردها و ارزش‌های درج‌شده در دستور لیبرال بین‌الملل را نقض کرده باشند. چنین خشونت‌هایی دیگر صرفاً موضوع اخلاقیات نیست، بلکه نوعی نقض قانون است که ممکن است باعث ایجاد چالش، تعقیب قانونی و تصحیح آن گردد. برای این منظور، پلی بین اخلاقیات و قانون ایجاد می‌شود که در بهترین نوع خود، تنها پشت سر گذاشتن اصولی است که قبلاً در دوران خودمختاری کلاسیک وجود داشته است. اینها تغییراتی هستند که شکل و محتوای سیاست را در سطوح ملی، منطقه‌ای و جهانی تغییر می‌دهند. آنان دلالت بر دسترسی دستوری در حال رشد، دیدگاه رو به توسعه و تثبیت رو به رشد قوانین و عملکردهای حقوق بین‌الملل دارند، که سرآغازهای نوعی «نظم قانون اساسی جهانی» است که در آن، دولت دیگر تنها لایه شایستگی حقوقی نیست که افراد قدرت‌های عمومی را به آن منتقل کرده‌اند. (۲۱)

ب. به سوی چند/جهان‌محوری: پدیداری کنش‌گران جدید در عرصه

روابط بین‌الملل

تا پیش از آغاز شدت گرفتن روند جهانی‌شدن و وابستگی متقابل، در چند دهه گذشته، سیاست‌های جهانی عمدتاً بر اساس نظام وستفالی سازمان‌دهی می‌شد. سیستم وستفالی، نظم مبتنی بر کشور (دولت) محسوب می‌گردد. اصول مربوط به کشور و تمامیت ارضی، محور اصلی این نوع از حکومت است و اعمال اختیارات حکومتی از انحصارات قانونی دولت‌ها به شمار می‌رود. همچنین، کشور تابع نظام وستفالی دارای تمامیت ارضی بود، بدین معنا که

می‌توانست سلطه‌ای فراگیر، تمام‌عیار، بدون قید و شرط و منحصر بفرد بر حوزه جغرافیایی تعیین شده خود اعمال نماید. حکومت فراگیر، به این معنی بود حکومت، در اصول، بر تمامی امور مملکتی حاکمیت داشت. حکومت عالیه یعنی عدم به رسمیت شناختن مراجع اقتدار دیگری توسط حکومت. حکومت بی‌قید و شرط یعنی نگرش به حق حاکمیت کشورها به مثابه حق بی‌چون و چرا، و انحصاری به این معنی بود که دولت مستقل در رابطه با مسایل داخلی، هیچ نهاد یا حکومت دیگری را شرکت نمی‌داد. (۲۲) این کنش‌گری بی‌رقیب، با پیدایش نهادهای موازی با دولت‌ها، که ریشه در پیدایش و تکوین نهادهای فراملی در قرن نوزدهم دارد، با چالش مواجه گردید. شکل‌گیری جامعه ضد برده‌داری در سال ۱۸۳۹ در بریتانیا، از جمله این نهادهای مستحکم است که توانست بخشی از گفتمان حاکم در تعاملات کنش‌گران دولتی اروپا را دگرگون سازد. (۲۳)

در دو سده گذشته و به ویژه بعد از جنگ دوم جهانی، نظام بین‌الملل تمایز نهادی بنیادینی را تجربه کرده است. نخست تمایز میان سپهرهای اقتصادی و سیاسی بود و می‌توان استدلال کرد که اخیراً، سپهر جدید جامعه مدنی بین‌المللی نیز شکل گرفته است. علت غایی این دگرگونی‌ها، گسترش سرمایه‌داری است که بر خلاف سایر شیوه‌های تولید، جدایی‌های نهادی میان سپهرهای حیات اجتماعی به آن قوام می‌بخشد. انتقال این ساختار به سطح جهانی کامل نیست، اما در همین حد نیز باعث تحول در ماهیت زندگی بین‌المللی شده است. این تحول باعث بی‌فایده شدن نظریه‌پردازی نظام‌محور - تا زمانی که دولت‌ها اساساً از یکدیگر مستقل هستند و نقش متمایز خود را دارند - نمی‌شود؛ اما به این معناست که محتوای «امر بین‌المللی»^۱ ثابت نیست (۲۴). همچنین، تغییرات در عرصه فناوری ارتباطات و اطلاعات، موجب بروز تغییری اساسی در ساختار سیاست جهانی شد و به تبع آن، کشورها حاکمیت بر روابط فراملی شهروندان خود را از دست داده‌اند. در عصر حاضر، به دلیل جهانی‌شدن، کشورداری به معنی حاکمیت و اقتدار انحصاری بر قلمرو سرزمینی، به شدت محدود شده است. نهادسازی و قانون‌گذاری‌های یکجانبه، به حکومت اجازه نمی‌دهد تا به مردم خود سلطه

مطلق داشته باشد. (۲۵) این تحول، به تبع روند رو به تزاید وابستگی متقابل در بین کنش‌گران، رو به فزونی گرایید.

۱. وابستگی متقابل در عصر جهانی‌شدن

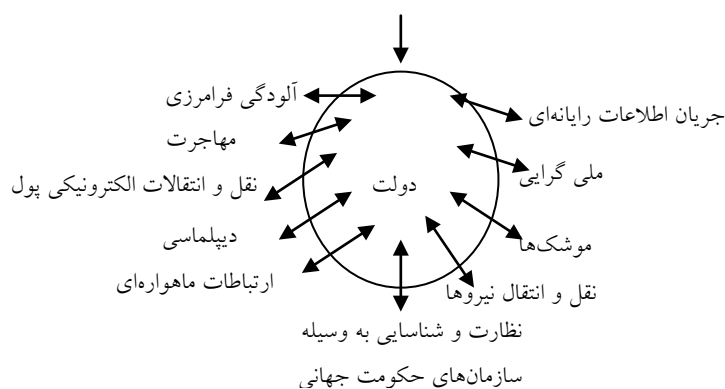
در اوایل قرن بیستم، نویسندگان رشته روابط بین‌الملل، نوعی اختلاف خطرناک بین واقعیت نوین وابستگی متقابل اقتصادی در سراسر دنیا و ساختارهای سیاسی و شیوه‌های رفتاری موجود تشخیص دادند. رمزی میور، به شکلی موجز، این نکته را چنین بیان می‌کند: «ما وارد دوره جدیدی شده‌ایم: «دوره وابستگی متقابل» و این دنیای دارای وابستگی متقابل را هرج و مرج و آشوب تهدید می‌کند، زیرا این دنیا نیاموخته است که چگونه نهادها و سنت‌های حکومتش را با شرایط جدید وفق دهد.» همچنین، از نظر وولف، مفهوم دولت به معنای موجودی بی‌نیاز و خودمختار (که مفهوم اساسی واقع‌گرایی است)، منسوخ شده است. در واقع، به گفته وولف، انقلاب صنعتی ماهیت روابط بین‌المللی را به شکلی تغییر داده که اکنون، به جای آنکه منافع دولت‌ها با هم در رقابت باشند، مشترک هستند (۲۶) و این نشان‌دهنده وضعیت روابط بین‌الملل در عصر وابستگی متقابل است.

صرف‌نظر از اینکه وابستگی متقابل تا چه حد مرز دوفاکتوی میان سیاست‌های داخلی و خارجی را مبهم می‌سازد، در نظام بین‌المللی معاصر، اقتدار سیاسی رسماً به شکل دوشاخه‌ای سازمان یافته است: عمودی در درون دولت‌ها، «سلسله‌مراتب» و افقی در میان دولت‌ها، «آنارشی» (۲۷) از این منظر، «دولت‌محوری» به معنای آن نیست که زنجیره علل در تبیین جنگ و صلح در دولت‌ها متوقف می‌شود یا اینکه حتی دولت‌ها به هر معنا «مهمترین» حلقه در آن زنجیره هستند. به طور خاص، با توجه به گسترش لیبرالیسم در قرن بیستم، مسئله دیگر به وضوح به این شکل نیست؛ زیرا کنش‌گران غیردولتی چه در جامعه مدنی و چه در اقتصاد، به شدت برای دولت‌ها محدودیت ایجاد می‌کنند (۲۸). در کنار این تغییرات، جهانی‌شدن نیز برخی از مبانی فرهنگی و روان‌شناختی حق حاکمیت را تضعیف کرده است. برای مثال، در نتیجه رشد شبکه‌های فرامرزی، بسیاری از افراد علایقی را کسب کرده‌اند که در کنار حس همبستگی ملی آنها قرار می‌گیرد. این حس، در گذشته، به حق حاکمیت کشوری مشروعیت

می‌بخشید. علائق و وفاداری‌های جدید در برخی موارد، شاید بر حس همبستگی ملی فایق آید. (۲۹) همچنین، به تعبیر کیئن، یکی از نویسندگان کتاب قدرت و وابستگی متقابل، شرایط «وابستگی متقابل پیچیده»، از جمله واقعیت مناسبات فرامرزی و فراحکومتی، با فرض «واقع‌گرایی» مبنی بر اینکه دولت‌ها «واحدی منسجم» با مرزبندی‌های دقیقی هستند که آنها را از محیط بیرونی‌شان جدا می‌کنند، فاصله بسیار دارد. (۳۰)

در عصر وابستگی متقابل ناشی از گسترش روند جهانی‌شدن، دولت‌ها به ندرت در انزوای کامل از یکدیگر به سر می‌برند. اکثر آنها در نظام‌های نسبتاً باثباتی شامل دولت‌های دیگری که بر رفتار آنها تأثیر می‌گذارند، قرار دارند. در نظام معاصر، دولت‌ها حق حاکمیت یکدیگر را به رسمیت می‌شناسند و بنابراین، «طرح» دولت‌محور متضمن تلاشی برای بازتولید هویت خود آنها و همچنین نظامی است که آنها بخش‌های آن را تشکیل می‌دهند: یعنی جمع دولت‌ها (۳۱) پیدایش اقتصاد جهانی پیچیده، اثراتی به مراتب فراتر از تجارت بین‌المللی کالاها و خدمات داشته است. اکثر شرکت‌ها یا کارکنان، در تمامی قلمروهای جداگانه فعالیت، برای تسهیل ارتباطات، هماهنگ‌کردن استاندارد و سازگارشدن با تغییرات پیچیده، سازمان‌هایی تشکیل داده‌اند. (۳۲)

تجارت



شکل ۱) دولت در عصر جهانی‌شدن (۳۳)

۲. پدیداری کنش‌گران غیردولتی

به تبع تحولات معاصر ناشی از جهانی‌شدن و وابستگی متقابل، سیستم دولت-محور از هر نگاهی توان قبلی خود را از دست داده و سخت متزلزل گردیده است. این تحولات، همچنین به تبع پیدایش سازمان‌های بین‌المللی همانند سازمان ملل متحد^۱ و اتحادیه اورپا^۲، جنبش‌های آزادی‌خواه ملی، سازمان‌های بنیادگرای بین‌المللی (همچون القاعده)، شرکت‌های فراملی و سازمان‌های غیردولتی (همچون صلح سبز، نهادهای حقوق بشر و عفو بین‌الملل) نمود یافته است. جامعه مدنی جهانی نیز از جمله همین ساختارهای نوین می‌باشد که، به نحوی فزاینده، موقعیت انحصاری دولت را به چالش کشیده است؛ اما نه همچون سازمان‌های تروریستی و گروه‌های جدایی‌خواه، چرا که گروه‌های دوم به دنبال تشکیل دولت‌های جدید یا به دست آوردن کنترل بر دولت موجودند، اما گروه‌های عضو جامعه مدنی جهانی همانند جنبش‌های زنان، جنبش‌های محیط زیست، جنبش‌های ضد انرژی هسته‌ای، و سایر جنبش‌های فعال در زمینه حقوق بشر و منافع انسانی، از طریق جهت‌دهی به برنامه‌های سیاسی خود در چارچوب معیارهای مشخص، به نظم موجود تداوم می‌بخشند.

این درست است که در مطالعات علمی پیرامون مفهوم کنش‌گر، بدون فهم دولت‌ها نمی‌توان به فهم کاملی از سیاست جهانی رسید. اما این بدان معنا نیست که سیاست جهانی مترداف با نظام دولت‌هاست. مباحث زیادی ذیل عنوان «روابط بین‌الملل»، قرار می‌گیرند و نظام دولت‌ها تنها یکی از آن‌ها می‌باشد. (۳۴) کتابی که تحت عنوان «روابط فراملی و سیاست جهانی» به طور مشترک توسط کیون و جوزف نای در سال ۱۹۷۳، در مورد اهمیت کنش‌گران غیردولتی نوشته شده است، آن را بزرگترین چالش برای نقش انحصارگری دولت، به عنوان کنش‌گر بین‌المللی، می‌داند. این کنش‌گران غیردولتی طیف وسیعی از پدیده‌های فراملی را از شرکت‌های چندملیتی تا جنبش‌های انقلابی، از اتحادیه‌های صنفی و شبکه‌های علمی تا کارتل‌های حمل و نقل هوایی و فعالیت‌های ارتباطی در ماورای جو، در برمی‌گیرد. (۳۵) اهمیت این بحث به این دلیل است که سازمان‌های غیردولتی، به عنوان بازیگران سیاسی (مثل

1. UN
2. EU

عفوین‌الملل، صلح سبز، صلیب سرخ، حفاظت از کودکان)، از برخی کشورهای کوچک معروف‌تر هستند. (۳۶)

از این‌رو، اگر این تعریف را بپذیریم که سازمان غیردولتی نهادی است با ترتیباتی برای فراهم‌آوری بسترهای همکاری در بین گروه‌های ملی پیرامون مسایل بین‌المللی، به ویژه در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، بشردوستانه و فنی (۳۷)، آنگاه، دیگر نمی‌توان کنش‌گری و حکمرانی را فقط به دولت و روابط بین دولت‌ها تقلیل داد. در تدوین قوانین و مقررات در سیاست جهانی، نهادهای زیر کشوری^۱ مثل مجلس مناطق اروپایی^۲ و سازمان‌های فراقشوری^۳ مثل اتحادیه اروپا و سازمان ملل متحد، نهادهای بازار و سازمان‌های جامعه مدنی نیز مشارکت دارند. در واقع، در پرتو افزایش سطح ابتکارات و نفوذ این سازمان‌ها، اکنون می‌توان آنچه را سابقاً «سازمان‌های بین‌المللی» نامیده می‌شد، با نام مناسب و جدید یعنی «نهادهای حکومت جهانی»^۴ شناخت. سازمان همکاری‌های اقتصادی و توسعه^۵، صندوق بین‌المللی پول، سازمان تجارت جهانی^۶ و سازمان وحدت آفریقا^۷ از اینگونه‌اند. نهادهای فراقشوری در حوزه حقوق بشر نیز گسترش زیادی یافته‌اند که دخالت تعداد زیادی از سازمان‌های دفاع از حقوق بشر چندملیتی از دهه ۱۹۹۰ به بعد، در رویدادهای جهانی، را باید از جمله آن دانست. (۳۸) کلمات اختصاری NGO و INGO بیانگر تنوع و تفاوت گسترده‌ای در میان عوامل و کنش‌گران هستند. این واژه‌ها با مفهوم و متن در ارتباطند، زیرا این تنوع و تفاوت است که می‌بایست بر روی آن تأکید شود.

منافع بیشتر شرکت‌ها، در اغلب اوقات، افزایش تولید، گسترش سهم خود در بازار و به حداکثر رساندن سود است که با سیاست دولت در زمینه افزایش اشتغال و بالابردن رشد اقتصادی همسویی دارد. تضاد بر سر مقررات بازارها به منظور اجتناب از شکست بازار یا کاستن از هزینه‌های اجتماعی و زیست‌محیطی تولید پیش می‌آید، ولی غالباً این تضادها نادیده

1 . substate
2. European Union's Committee of Regions
3 . suprabate
4. global governance agencies
5 . OECD
6 . WTO
7 . AUO

گرفته می‌شود. جدی‌ترین تضاد، تمایل شرکت‌ها به کاستن از بار مالیاتی خود و علاقه دولت به نفوذ در الگوهای تجارت و تصمیم‌گیریهای سرمایه‌گذاری است. (۳۹) از نظر گیپلین، درست است که دولت‌ها تنها کنشگران نظام بین‌الملل نیستند، اما مهم‌ترین آنها هستند و تعامل میان منافع ملی آنهاست که نقش سایر بازیگران را نیز تعیین می‌کند. با وجود اینکه گیپلین نیز مانند فراملی‌گرایان به شکل‌گرفتن روابط فراملی میان کنش‌گران جدید توجه دارد و از این نظر نقش شرکت‌های چند ملیتی را نیز مهم می‌داند، اما بر آن است که اساساً آنچه این‌گونه روابط را امکان‌پذیر می‌کند و موجب گسترش آنها می‌شود، وجود قدرت هژمون است. دوران‌های صلح بریتانیایی و صلح آمریکایی، دوران‌های اوج‌گیری روابط فراملی بوده‌اند. (۴۰)

اینک، برای تبیین بهتر بحث، جامعه مدنی جهانی را به صورت مجزا مورد بررسی قرار می‌دهیم. این تمرکز به این معنی است که هرچند جامعه مدنی متشکل از سازمان‌های غیردولتی و نظایر آن است، اما جایگاه ویژه آن در عرصه تعاملات بین‌المللی، اقتضا می‌نماید تا به صورت جداگانه مورد مطالعه قرار گیرد.

۲ - ۱. جامعه مدنی جهانی

تا حدود قرن هجدهم میلادی، عبارت «جامعه مدنی» - که برگرفته از ریشه لاتین آن یعنی *Societas Civilis* است - مترادف جامعه سیاسی یا دولت و کشور بود. مفهوم جامعه مدنی به گروه و جماعتی از شهروندان گفته می‌شد که روابطشان را تعیین و تنظیم نموده و طبق سامانه قانونی و حقوقی، به توافق رسیده‌اند و اختلافاتشان حل شده است. این امر بر خلاف روابط انسان‌ها در سطح جهان بود. جامعه قانونمند از نوعی موجودیت و هویت «مدنی و شهری» برخوردار بود. همچنین، جامعه مدنی قلمروی را تعیین می‌کند جدای از روابط طبیعی موجود معروف به «دولت یا سامانه طبیعت» خارج از پلیس، جمهوری، یا دولت منظم و مطلوب (۴۱). در حالی که جامعه مدنی جهانی قابل تبدیل به سامانه دولتی نیست، اما در عین حال، از بعضی جهات محصول از آن به شمار می‌رود. روابط فراملی داوطلبانه و خصوصی می‌تواند فزونی و گسترش یابد و البته چنین خواهد شد زیرا نوعی سامانه دولتی برای حمایت از آنها وجود دارد.

جامعه مدنی جهانی، به عنوان کنش‌گر جدید، از افراد و گروه‌ها در قالب اجتماعات و مؤسسات اختیاری بدون در نظر گرفتن هویتشان به عنوان شهروندان یک کشور خاص و فراتر از قلمرو سیاسی و عمومی اجتماعات ملی ساخته می‌شود. مجموعه‌ها و گروه‌بندی‌های داوطلبانه جامعه مدنی جهانی، شامل سازمان‌های مذهبی، نهادهای خصوصی بازرگانی و سازمان‌های غیردولتی است. آنها در اساس برای حفظ منافع خود و بدون توجه به سیستم دولتی وجود دارند و به شکل کنش‌گران جدید عرصه بین‌المللی فعالیت می‌نمایند. (۴۲) از این رو انتقال مفهوم و تصور جامعه مدنی به جهانیان، مملو از مشکلات است. همانگونه که بسیاری از صاحب‌نظران می‌گویند، ایده جامعه مدنی از تفکر سیاسی و سنتی غرب بیرون آمد. اقلیم کنش‌گری جامعه مدنی جهانی، به عنوان قلمرو فراملی، که در آن مردم شکل‌دهنده روابط بوده و عناصر هویت را گذشته از نقششان به عنوان شهروند یک کشور خاص توسعه می‌دهند، معرف قلمروی است که ویژگی عزت نفس را در سامانه دولتی بالا برده و می‌تواند به طور واقعی در خدمت منافع عموم مردم باشد. (۴۳) چنانچه پیشتر گفتیم، تعامل انسانی در سرتاسر جهان محاط به حد و مرز سرزمینی دولت نیست. مردم در سرتاسر مرزهای ملی ارتباط برقرار کرده، همکاری نموده و میان خودشان ایجاد روابط می‌نمایند. آنها در این راستا، شیوه‌های تعامل را به وجود آورده و پیوندهایی را که تشکیل‌دهنده شبکه‌های فراملی نیرومند هستند، برقرار می‌کند.

جنبه‌ای از تفکر لیبرالی، چنین می‌پندارد که برخاستن جامعه مدنی با ظهور شکل خاصی از زندگی اقتصادی - که به نام اقتصاد بازار، متکی بر دارایی و اموال شخصی است - گره خورده است. اموال خصوصی و روابط بازار، قلمرو و عرصه خاصی را به وجود می‌آورد که از دولت و حیطه‌های اجتماعی دیگر، جدا و مستقل است. اموال خصوصی، مردم را قادر می‌سازد تا نیروهای مولد خود را بر روی شرکت‌ها و بنگاه‌های شخصی و مورد علاقه‌شان متمرکز نموده و برای انجام چنین کاری، منافع، دارایی و ثروت مستقل و قابل توجهی را ایجاد و بسیج نمایند. گسترش روابط بازار این امر را تشدید می‌نماید؛ به صورتی که شبکه وسیعی را میان تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان به وجود می‌آورد که اعضاء متوالی جامعه را به سوی شکل خصوصی‌شده‌ای از زندگی اقتصادی می‌کشاند. بالارفتن دارایی‌ها و اموال خصوصی و گسترش

روابط بازار راهی به سوی زندگی اقتصادی جمعی و گروهی مستقل و جدا از دولت می‌گشاید. باید توجه داشت که نهادهای بازار تنها کنش‌گران خارج از بخش دولتی نیستند که در حکومت عصر جهانی‌شدن سهم می‌باشند. بسیاری از طرح‌ها به وسیله نهادهای غیررسمی و غیرانتفاعی جامعه مدنی جهانی که (در کنار بخش دولتی و بخش تجاری) به عنوان بخش سوم شناخته می‌شوند، ارایه شده است. (۴۴)

بنا بر گفته گرامشی^۱، وجه تمایز دولت و جامعه مدنی، اساساً تحلیلی است. برای مثال، در زمینه‌های معینی، دولت و جامعه مدنی عملاً غیر قابل تفکیک هستند، زیرا هر دوی آنها بر طبق یک ایدئولوژی یکپارچه کار می‌کنند. از نظر گرامشی، این بدان معناست که یک دسته یا قشر خاص، منافع خود را به عنوان منافع جهانی معرفی می‌کند و از این‌رو می‌تواند رضایت و خشنودی خویش را در خصوص مدارس، کلیساها، مطبوعات، شوراها، اتحادیه‌ها و غیره و همین‌طور دولت تأمین نماید. در این سامانه‌های اجتماعی به اصطلاح برتر، جامعه مدنی زیرمجموعه و تحت امر دولت نیست و در عین حال، فرادست و مافوق آن نیز نمی‌باشد. از این گذشته، سامانه حاکمیت یکپارچه که در حال کار است، خودش را از طریق نهادها، مؤسسات و سازمان‌های متعدد قوی می‌سازد. دولت و جامعه، معرف دو وجه از نظم اجتماعی هستند. تا بدینجا، انسان نمایندگی جامعه مدنی را به عنوان اساس وحدت و انسجام سامانه‌های اجتماعی برتر به رسمیت می‌شناسد. (۴۵)

دیدگاه‌های گرامشی، در عین ابهام، به جهان مربوط می‌شوند. طرز حکومت و سیاست جهانی دارای نظم صوری و ظاهری است و این نظم تنها به وسیله دولت بنا نهاده نشده بلکه جامعه مدنی جهانی هم در آن دخیل بوده است. بدین ترتیب، جامعه مدنی داخلی همیشه در حکومت ملی به وضع قانون می‌پردازد، اما جامعه مدنی جهانی همیشه بر هنجارها و نهادهای زندگی بشری اثرگذار است. این امر به دو طریق حادث می‌شود: اول اینکه جامعه مدنی جهانی، نظم جهانی را به وضعیت و حالت غیرارادی و کاملاً غیرمتمرکز، مشروط و منوط می‌سازد. اگر نگوییم همه، اما بسیاری از سازمان‌های غیردولتی ساکن در جامعه جهانی از امور سیاسی اجتناب ورزیده و روابط فراملیتی خودشان را دنبال می‌کنند، بدون آنکه راجع به آثار و

عواقب سیاسی اقدام‌های‌شان آگاه باشند. در عین حال، اقدام‌های آنان در مجموع تا حدی نتایج مردمی دارد، زیرا تشکیل‌دهنده درک و رفتار گسترده و همه‌جانبه است. بدین معنا مؤسسات سهواً آن جنبه از زندگی جمعی را، از راه کثرت و تعدد مطلق NGOها، تأسیس می‌نمایند.

اگر بخواهیم از زبان فوق مدرن امروزی استفاده کنیم، بایست بگوییم نیروی بسیار زیاد روابط جامعه مدنی جهانی مباحث عمده‌ای را به وجود می‌آورند که موجب تثبیت فهم و درک و همچنین پیشبرد تجارب آن می‌شود. پس در این راه نخست، جامعه مدنی جهانی بر روی سیاست جهانی تأثیر می‌گذارد. راه دوم این است که جامعه مدنی جهانی بر نظم جهانی حاکم است و این حاکمیت را از طریق تلاش‌های آگاهانه و عمدی NGOهای سیاسی انجام می‌دهد. شمار قابل توجهی از NGOها، صرفاً بنا به دلایل سیاسی به وجود می‌آیند. آنها بخشی از حرکت‌ها و جنبش‌های اجتماعی فراملی هستند که به پیشبرد دستور کارهای هنجاری خاص کمک می‌کنند. از جمله بارزترین آنها عبارتند از سازمان عفو بین‌الملل^۱، صلح سبز^۲ (نهضت طرفداران محیط زیست)، سازمان خلع سلاح اتمی اروپا^۳ و سازمان بین‌المللی اُکسفام^۴. سازمان‌هایی چون ملل آریایی^۵، اتحادیه جهانی ضد کمونیسم^۶، و اتحادیه جهانی سوسیالیست‌های ملی^۷ نیز می‌بایست در شمار این جنبش‌ها قرار گیرند. این سازمان‌ها خود را منحصراً وقف تأسیس مؤسسات و نهادهایی به منظور هدایت رفتارها با عنایت به موضوعات همگانی می‌کنند و اینجاست که می‌توان از وظیفه و کارکرد اجتماعی حاکمیت و اقتدار در جامعه مدنی جهانی قدردانی نمود و آن را تصدیق کرد. (۴۶)

در حالی که بسیاری از متفکرین، به جامعه مدنی جهانی به عنوان نوید و وعده سیاسی می‌نگرند، هنوز برداشت‌ها و نظرات، راجع به اینکه چرا و چگونه جامعه مدنی می‌تواند در خدمت حکومت جهانی باشد، بسیار سطحی و ناچیز است. قطع نظر از عدم وابستگی آن به سامانه دولتی و اقتصاد جهانی، در تحقیقات و بررسی‌ها، کمتر به چشم می‌خورد که راجع به

-
1. Amnesty International
 2. green peace
 3. European nuclear disarmament
 4. Oxfam International
 5. Aryan Nation
 6. The World Anti-Communist League
 7. World Union of National Socialists

روش‌ها یا مکانیزم‌هایی صحبت شده باشد که به وسیله آنها فعالیت‌هایی در جامعه مدنی جهانی برای ساختارهایی که بر زندگی جمعی جهانی حاکم است، به کار گرفته شود. در اکثر مطالعات و بررسی‌ها، به جامعه مدنی جهانی به عنوان مکانی برای برپایی سازمان‌ها و نهادهای غیردولتی و ایفای وظایفشان، نگریسته شده است. در عین حال، این مطالعات بیشتر بر NGOهای سیاسی فعال و مستمر تمرکز دارند، و از این‌رو تصور مبهمی وجود دارد مبنی بر اینکه جامعه مدنی جهانی، خود به خود به عنوان عرصه و قلمرو اصلاح‌طلبانه عمل می‌کند. (۴۷)

پیرامون ارتباط میان جامعه مدنی و سایر کنش‌گران غیردولتی، نظریه‌پردازان انتقادی، صراحتاً به دنبال نقشی‌اند که کنش‌گران غیردولتی می‌توانند داشته باشند. کاکس پیش از این نیز در مطالعه خود در مورد نیروهای اجتماعی در نظام‌های جهانی، اولویت هستی‌شناختی را به کنش‌گران اجتماعی می‌دهد و نه حکومت‌ها. این به معنای آن است که کنش‌گران دولتی هویت‌های ثابت ندارند، بلکه کنش‌گرانی‌اند در کنار سایر کنش‌گران نظام بین‌الملل (که البته آنها نیز هویت‌های ثابتی ندارند). کاکس معتقد است هرچه جامعه مدنی ضعیف‌تر باشد، امکان فعالیت سازمان‌های غیردولتی که در پی جنایات سازمان‌یافته، بانک‌های پول‌شویی و معاملات قاچاق مواد مخدر هستند، بیشتر می‌شود؛ زیرا جامعه مدنی قوی می‌تواند باعث افزایش شفافیت و پاسخگویی شود. (۴۸)

۲-۲. تروریسم: کنشگر آناشست

در سال‌های اخیر، جهان شاهد رشد بازیگر غیردولتی دیگری به نام «تروریسم» در عرصه روابط بین‌الملل است که بدون شک، موجب بروز سامانه جدیدی در معادلات امنیتی جهان و تغییر کنش‌گری در آن خواهد شد. (۴۹) با توجه به اینکه اکنون گروه‌های مختلفی به خشونت سیاسی روی آورده‌اند، دیدگاه‌های متفاوتی نیز در این باره طرح گردیده است. دامنه این گروه‌ها از جنبش‌های بزرگ ملی‌گرایانه و گروه‌های دارای برنامه سیاسی روشن و اقلیت‌های رها شده مانند شبه‌نظامیان در ایالات متحده یا فرقه‌های سیاسی در کشورهای مختلف تا گروه‌های معترض به مسایل معین، امتداد دارد.

در هر حال، «هدف» یا «انگیزه»، آشکارا عنصر کلیدی فهم تروریسم است. برای هر تروریست، هدف استفاده از ترس یا نگرانی شدید برای وادار ساختن آماج اصلی خود به انجام رفتار یا اتخاذ ایستارهایی است که با نتیجه سیاسی مطلوب ارتباط دارد؛ (۵۰) یعنی امتزاج «هدف» و «روش»، برداشت از تروریسم را شکل می‌دهد. تروریسم در شکل نوین آن، که در مطالعات غربی با سازمان القاعده و شخص بن‌لادن مشخص می‌شود، هم آثارش است؛ زیرا در پی از میان بردن قواعد حاکم بر جهان سرمایه‌داری یا سرمایه‌داری جهانی شده و جایگزین کردن اصول خود بر ویرانه‌های آن می‌باشد و در عین حال، از ملت‌گرایی هم جدا نیست، چرا که همواره مذهب و ملیت شامل عناصری مشترک و هم‌پوشان بوده‌اند. (۵۱)

از این رو، تروریسم نوین که نه منفعت‌محور است و نه باج‌گیر، در پی استقلال و رهایی از وابستگی به دولت‌های حامی و شاخه‌های سیاسی می‌باشد. به همین دلیل، تروریسم جدید قابلیت نفوذپذیری کمتری دارد و بسیار دشوارتر از گونه‌های پیشین می‌توان آن را متلاشی کرد. از سوی دیگر، امکانات نوین از جمله ماهواره‌ها، سازمان‌های غیردولتی، خطوط هوایی بین‌المللی، اینترنت و مانند آن، می‌توانند به تروریست‌های جدید کمک کنند تا برای کسب منابع مالی، پناهگاه‌ها، استخدام اعضا و آموزش آنها و تأمین بسیاری از دیگر مایحتاج خود، از دولت بی‌نیاز باشند. بر این اساس، گروه‌های جدید چنانچه در پی برقراری ارتباط و یا بهره‌گیری از کمک دولتی برآیند، با آن به گونه‌ای هم‌تراز و هم‌شان وارد معامله می‌شوند، نه طرف فرودست و این مهم‌ترین تمایز آنها از گروه‌های پیشین است. (۵۲)

از دیگر ویژگی‌های تروریسم نوین، تأثیر شگرفی است که پیشرفت‌های تکنولوژیک بر سرشت و نمود تروریسم گذاشته است. از یک سو، برخی نوآوری‌ها مانند ابداع جنگ‌افزارهای خودکار و مواد منفجره فشرده‌ای که به کمک جریان برق منفجر می‌شوند، به تروریست‌ها پویایی و قدرت مرگ‌آفرینی تازه‌ای بخشیده است. با توجه به عمق و شدت وابستگی جوامع پیشرفته در همه امور خود - از دفاع گرفته تا امور انتظامی، بانک‌داری، تجارت، حمل‌ونقل، فعالیت علمی و بخش بزرگی از معاملات بخش دولتی و بخش خصوصی - به ذخیره‌سازی، بازیابی، تحلیل و انتقال اطلاعات، اصطلاح «تروریسم اطلاعاتی» وارد قاموس ادبیات تروریسم شده است. حتی امروز صحبت از آن است که چه بسا گروه‌های تروریست با وارد ساختن

ویروس‌های کامپیوتری، بزرگترین شرکت‌ها و حتی نیرومندترین دولت‌ها را به زانو در آورند. به گفته «والتر لاکور»، امروزه یک تروریست می‌تواند با ۱۰ میلیارد دلار سرمایه و به‌کارگیری بیست خرابکار کامپیوتری، که می‌توان آنها را تربیت کرد، ایالات متحده را به زانو در آورد. از سوی دیگر، پیشرفت‌های به دست آمده در زمینه روش‌های ارتباط‌گیری، این امکان را برای تروریست‌ها فراهم ساخته که با استفاده از رسانه‌های ارتباطی مدرن، مردم بیشتری را تحت تاثیر قرار دهند. (۵۳)

در سال‌های اخیر، از پیوند و هم‌آمیزی فن‌آوری اطلاعات، رایانه، و ترور، نوع جدیدتری از تروریسم به نام «سایبرتروریسم» پدیدار شده که توان‌مندی و نیروی تازه‌ای به گروه‌های تروریست بخشیده است. «راد/استارک»، بعد متعارف سایبرتروریسم را مورد توجه قرار می‌دهد. وی می‌نویسد:

«سایبرتروریسم عبارت است از استفاده هدفمند یا تهدید به استفاده از جنگ رایانه‌ای یا توسل به خشونت بر ضد اهداف رایانه‌ای با انگیزه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی یا مذهبی، از سوی گروه‌های غیردولتی یا گروه‌های تحت هدایت و حمایت دولت به منظور ایجاد ترس، نگرانی و وحشت در جمعیت مورد نظر و آسیب‌رساندن به دارایی‌ها و اموال نظامی و غیرنظامی.»

استارک، از این گذشته توضیح می‌دهد که آنچه ماهیت سایبرتروریسم را تعیین می‌کند، آماج مورد نظر آن است. به عبارت دیگر، سایبرتروریسم هرگونه حمله‌ای را که بر ضد سیستم‌های اطلاعاتی انجام شود، دربرمی‌گیرد و لازم نیست حتماً برای انجام آن از رایانه استفاده شود. توانایی تروریست‌ها برای گسترش فعالیت‌های خود از طریق عضوگیری، برقراری ارتباط و به‌ویژه تأمین منابع مالی بدون اطلاع مراجع دولتی، منجر به شکل‌گیری گروه‌های تروریستی قوی‌تر و در نتیجه انعطاف‌پذیرتر می‌شود. همچنین، با توجه به کم‌هزینه بودن «سایبرتروریسم»، می‌توان گفت حمایت دولتی، که زمانی یکی از مؤلفه‌های اصلی تروریسم بود، ممکن است از این پس برای تروریست‌ها چندان حیاتی نباشد، زیرا

فن آوری اطلاعات، با فراهم آوردن ظرفیت‌های جدید و مؤثرتر برای تروریست‌ها، در عمل، بسیاری از مزایای حمایت دولتی را منسوخ می‌کند. (۵۴)

ابزارهای رسانه‌ای مدرن، اکنون به ابزاری کارآمد در دست گروه‌های تروریستی تبدیل شده است تا افراد جدیدی را با حوزه‌های فکری خود آشنا و سپس زمینه جذب آنها را فراهم سازند. همچنین، این رسانه‌ها با نشر پر آب و تاب حوادث تروریستی، تأثیرات روانی شگرفی را بر مخاطبان خود به جای می‌گذارند. بدین‌رو، بخش عمده‌ای از اهداف گروه‌های تروریستی، که در پی ایجاد فضای روانی ملتهب و گسترده‌ی جو بی‌اعتمادی شهروندان نسبت به نهادهای امنیتی دولتی است، بر آورده خواهد شد.

این گروه‌های تروریستی، تحت هر نامی، در حال کنش در عرصه بین‌المللی‌اند و می‌بایست آنها را در شمار بازیگران قدرتمند سامانه بین‌المللی به شمار آورد. به همین لحاظ در تعامل بین دولت و این کنش‌گر نوپدیدار، در نهایت، به نظر می‌رسد مجرمین و چریک‌ها چالشی در برابر نظریه سنتی دولت‌محور باشند. گاهی نیز دیده شده که باندهای مواد مخدر، قاچاقچیان کالا، دزدها، شبه‌نظامیان، فرقه‌های مذهبی و اقلیت‌های منزوی، به دلیل عدم مشروعیت، به اشتباه کم‌اهمیت تلقی شده و از مناسبات بین‌المللی کنار گذاشته شده‌اند. از طرف دیگر، اکنون تقریباً همه دولت‌ها احساس می‌کنند که برای اعمال «صلاحیت داخلی» بر گروه‌های مجرمین یا چریکی، باید حمایت خارجی نیز کسب کنند. (۵۵) با این تفاسیر، به نظر می‌رسد حادثه ۱۱ سپتامبر نقطه عطفی در به چالش کشیده شدن کنش‌گری برجسته دولت‌ها در صحنه جهانی باشد. این واقعه نشان داد کنش‌گرانی و رای حیطه اعمال نفوذ دولت‌ها وجود دارند که توانمندی انجام کنش فراسرزمینی را برای دستیابی به اهداف خویش دارند و می‌بایست برای آنها جایگاهی در میان کنش‌گران بین‌المللی قایل شد.

ج. دولت‌محوری و چند / جهان‌محوری: تعامل یا تقابل

فراملی‌گرایی^۱، یکی از تقریرات لیبرال از روابط متحول بین‌المللی است. به طور سنتی، وقتی از سیاست و روابط بین‌الملل سخن گفته می‌شود، روابط میان دولت‌ها مطرح است، یعنی

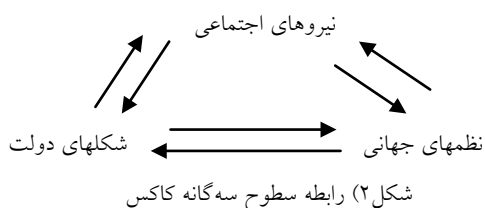
1 . transnationalism

دولت‌ها کنش‌گران مورد نظرند، اما فراملی‌گرایی به روابطی در ورای روابط دولت‌ها و میان کنش‌گرانی غیر از دولت‌ها تأکید دارد. این روابط و کنش‌گران، بر کنش‌گران دولتی و روابط میان آنها نیز تأثیر می‌گذارند. (۵۶) همچنین در تعاملات معاصر بین کنش‌گران غیردولتی و دولت‌ها، گاه‌ها مشاهده می‌گردد که کنش‌گران فراملی از طریق اعمال نفوذ و به تحلیل بردن تعهدات دولت‌ها به همدیگر، توان‌مندی آن‌را دارند که به مناقشات فی‌مابین کنش‌گران دولتی شکل دهند. از این‌رو، این گروه از بازیگران قدرتمند، که در غالب شرکت‌های بزرگ فرا ملی و باندهای مافیایی فعالیت دارند، به ویژه نسبت به دولت‌های کوچکتر، از قدرت قابل توجهی در کنترل بحران و تعاملات رفتاری واحدهای رسمی سیاسی در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی برخوردارند. (۵۷)

اگرچه از دیدگاهی دیگر افزایش تعداد شرکت‌های فراملیتی، رشد فعالیت‌ها و پیچیدگی معاملات آنها، اثر سیاسی مهمی داشته است. شرکت‌های فراملیتی قادرند تلاش‌های دولت برای کنترل جریان مالی آنها، تحمیل مقررات تجاری و یا تنظیم تولید را خنثی کنند. شرکت‌های فراملیتی، روابط بین دولت‌ها را نیز پیچیده‌تر می‌کنند. حاکمیت بسیاری از کشورها به مقدار قابل ملاحظه‌ای کاهش یافته است. (۵۸)

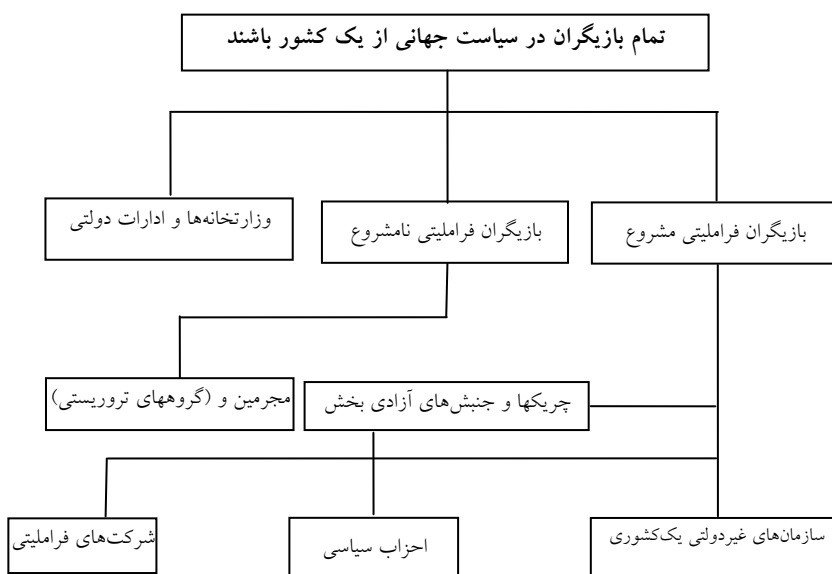
رابرت کاکس درباره رابطه میان سه سطح (۱) سازمان تولید (۲) شکل‌های دولت و (۳) نظم‌های جهانی، می‌گوید که این رابطه تک خطی نیست. نیروهای اجتماعی فرامرزی از طریق ساختار جهانی، دولت‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهند. شاهد این مسئله، تأثیر سرمایه‌داری توسعه طلب سده نوزدهم (بورژواهای کشورگشا) بر توسعه ساختارهای دولتی، چه در مرکز و چه در پیرامون، است. ساختارهای خاص نظم جهان، شکل‌هایی را که دولت‌ها می‌پذیرند تحت تأثیر قرار می‌دهند: استالینسم دست کم تا حدودی واکنشی به احساس در تهدید بودن موجودیت دولت شوروی از جانب نظم جهانی دشمن بود؛ مجموعه نظامی - صنعتی موجود در کشورهای مرکز، امروزه با اشاره به شرایط ستیزآلود نظم جهان، نفوذ خود را توجیه می‌کند و شیوع نظامی‌گری سرکوبگر در کشورهای پیرامون را می‌توان بر اساس پشتیبانی خارجی امپریالیسم و نیز تقارن خاصی از نیروهای داخلی تبیین کرد. از این گذشته، شکل‌های دولت

نیز از طریق انواع سلطه‌ای که اعمال می‌کنند، مثلاً از طریق پیشبرد منافع یک طبقه و مانع‌تراشی برای دیگر طبقات، بر توسعه نیروهای اجتماعی تأثیر می‌گذارند. (۵۹)



در نهایت، این را هم می‌بایست در روابط بین دولت و کنش‌گران غیردولتی مد نظر قرار داد که برخی تنش‌های داخلی و انقلابات، رد پای مناقشه بین کنش‌گران غیردولتی داخلی با دولت را نمایان می‌سازد که این امر به پتانسیل درونی نهادهای غیردولتی در شکل‌دهی به کنش‌های منتج به تغییر در وضعیت سیاسی اشاره دارد. (۶۰)

شکل ۳) تقسیم‌بندی بازیگران سیاسی جهان (۶۱)



نتیجه‌گیری

در پی وقوع تحولات سریع و بنیادین در ماهیت حیات اقتصاد سیاسی بین‌الملل، درهم تافتگی بیشتر مؤلفه‌ها و انواع کنش‌گران در این جهان جهانی شده و تغییر مفهوم کنشگری، روزبروز شاهد تبارز چالش‌های تئوریک پیچیده‌ای در روند تبیین و نظریه‌پردازی فضای جدید حاکم بر تعامل بازیگران دولتی و بنگاههای اقتصادی چندملیتی^۱ و سازمان‌های غیردولتی ملی و بین‌المللی هستیم. اگرچه این پیچیدگی را به رغم شکست رهیافت‌های تئوریک در بیان نقش کنش‌گران غیردولتی (به ویژه با اهمیت فزاینده نقش و اهمیت بنگاههای اقتصادی چند ملیتی) می‌توان هم از منظر تئوری روابط بین‌الملل و هم از چشم‌انداز تجارت بین‌الملل^۲ مورد بررسی قرار داد، اما بهتر این است که پژوهشی فربه در این زمینه بر نگاه بینارشته‌ای از روابط بین‌الملل و تجارت بین‌الملل مبتنی باشد. (۶۲) بنابراین، در حال حاضر، کنش‌گران سیاسی جهانی آنهایی خواهند بود که کنترل منابعی را در اختیار دارند و با سایر کنش‌گران، در ورای حدود دولت‌ها، دارای روابط سیاسی‌اند. با این تعریف، دیگر فقط دولت‌ها کنش‌گر نخواهند بود و سازمان‌های فراملی که چنین خصوصیتی داشته باشند نیز کنش‌گر به شمار می‌روند. وجود این کنش‌گران و اهمیت آنها، به این معناست که به صرف شناخت دولت‌ها و سیاست‌های آنها نمی‌توان نظام بین‌الملل را فهمید و دست به پیش‌بینی زد. (۶۳)

امروزه، علاوه بر دولت‌ها و افراد، شرکت‌های بزرگ فراملی (شل، فورد، مایکروسافت)، سازمان‌های غیردولتی، سازمان‌های بین‌دولتی (سازمان ملل متحد، ناتو، اتحادیه اروپا)، سازمان‌های غیردولتی بین‌المللی (عفو بین‌الملل، صلیب سرخ بین‌المللی) و نهادهای جامعه مدنی ملی و جهانی نیز به عنوان کنش‌گر در سیاست جهانی ایفای نقش می‌نمایند و همچنان با دولت‌ها تعامل دارند. گروههای مسلح غیرقانونی (طالبان) و گروههای تروریستی نیز به خیل کنش‌گران عرصه بین‌المللی پیوسته‌اند. از دیدگاهی پلورالیستی، همه این طیف‌ها جزو کنش‌گران بین‌المللی و تأثیرگذار بر نتایج سیاسی‌اند. برای مثال، سازمان عفو بین‌الملل و دیده‌بان حقوق بشر، به طور مداوم بر دولت‌ها اعمال نفوذ می‌کنند تا معیارهای بین‌المللی

1. multinational enterprises
2. international business

سخت‌تری را به منظور صیانت از حقوق بشر ایجاد نمایند. این موضوع، دربرگیرنده تعریف حقوق بشر با ویژگی گسترده‌تر و تشویق دولت‌ها به هویت‌بخشی و تنبیه دولت‌های متخلف می‌گردد. اخیراً سازمان عفو بین‌الملل و دیده‌بان حقوق بشر زمینه‌های خاص نقض حقوق بشر را افشا کرده و مخالفت و انتقاد بین‌المللی را سازمان‌دهی می‌کنند. چنین اقدامی تأثیر بسزایی بر فعالیت دولت‌ها و نهادینه‌تر کردن احترام به حقوق بشر داشته است.

بنا بر آنچه در مباحث پیشین اشاره شد، نگاه مضیق دولت‌محور که مبتنی بر دیدگاه‌های واقع‌گراست، فهم تقلیل‌گرایانه‌ای از سیاست جهانی و کنش‌گران آنها را به ذهن متبادر می‌سازد. بنابراین، با ابتنا به موضوعات مطروحه در مورد فهم کنش‌گری در جهان معاصر، اهم مشکلات رویکرد تقلیل‌گرایانه دولت‌محور برای فهم سیاست و روابط بین‌الملل را می‌توان به قرار زیر برشمرد:

یک. ابهام بین معانی مختلف دولت: دولت به عنوان شخص حقوقی، مفهومی به شدت تجریدی و انتزاعی است و به آسانی با مفهوم عینی کشور که شامل نظام سیاسی مشخص و مرکب از مردم دارای ارزش‌های مشترک است، مخلوط می‌شود. مفاهیم دیگری چون دستگاه حکومت^۱ یا کشور^۲ و دولت^۳، گاهاً به جای هم به کار می‌روند.

دو. عدم تشابه بین کشورها: کشورها از لحاظ قدرت، جمعیت و نوع حکومت متفاوتند.

سه. مسئله کل‌نگری^۴: در هستی‌شناسی این فرضیه که دولت‌ها در نظام بین‌المللی پر هرج و مرج قرار دارند، ناسازگاری و تضاد مهمی وجود دارد. دولت صرف نظر از اینکه واحد حقوقی، کشور یا حکومت باشد، نوعی موجودیت کل‌نگر نیز قلمداد می‌شود. آن را واحدی منسجم می‌دانند که با هدف همگانی عمل می‌کند و فراتر از مجموع قسمت‌های تشکیل‌دهنده آن (یعنی یکایک افراد) موجودیت دارد.

چهار. تفاوت بین دولت و ملت: وابستگی ملی، عملاً و به طور کامل، با وابستگی به یک کشور تفاوت دارد. جنبش‌های آزادی‌بخش ملی، گروه‌های فرهنگی ملی و اقلیت‌هایی که

1 . Government
2 . Country
3 . State
4 . Holism

خواست‌های سیاسی دارند، بازیگران فراملیتی هستند و گاهی چالش بزرگی در برابر مقامات دولتی قرار می‌دهند. (۶۴)

بدین‌روی، مخالفان نقش دولت به عنوان بازیگر رسمی در عرصه حیات بین‌الملل، معتقدند که دولت‌ها در چارچوب بوروکراسی‌های عریض و طویل، مانع از ظهور هر گونه نوآوری و خلاقیت می‌شوند. بر مبنای این تحلیل، هرچه از دوران گذشته به سوی قرن بیستم پیش می‌رویم، دولت‌ها به ابزارهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مجهزتر می‌شوند و به این ترتیب توانایی بیشتری در کنترل مردم می‌یابند. مخالفان، این فرض را نمی‌پذیرند که با افزایش تعدد و تنوع بازیگران غیرحکومتی مانند شرکت‌های چندملیتی، سازمان‌های بین‌المللی و انواع گروه‌های فشار یا ذی‌نفوذ، دولت‌ها ناچار شده‌اند قدرت خود را با آنها تقسیم کنند. آنان معتقدند که دولت‌های بزرگ به موازات افزایش قدرت بازیگران غیرحکومتی، مانند سازمان ملل، بهتر و مؤثرتر از گذشته توانسته‌اند دولت‌های کوچکتر و ضعیف‌تر را زیر سیطره خود در آورند. این روند در مورد جنبش‌های انقلابی (به عنوان بازیگران غیرحکومتی) نیز صادق است؛ زیرا به موازات گسترده‌گی حوزه نفوذ و عمل سازمان‌های انقلابی، دولت‌های حامی این جنبش‌ها به عنوان بازیگران حکومتی رسمی و قدرتمند، از امکان مانور و چانه‌زنی بیشتری در روابط بین‌الملل برخوردار شده‌اند. بر اساس این تحلیل، هنوز دولت‌ها انحصار اقتدار مشروع را در استفاده از زور در داخل و خارج از مرزهای ملی برای خود حفظ کرده‌اند. در مقابل، مخالفان افزایش نقش دولت، بر این باورند که در حال حاضر، به تدریج، به دلیل دگرگونی ساختارهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، افزایش روزافزون نقش مردم در سیاست‌گذاری‌ها (در سطوح ملی یا محلی)، تأسیس نهادهای تبیین‌خواست‌ها و تبدیل منافع به سیاست، که در سایه جنبش‌های انقلابی و اصلاح‌طلبانه صورت گرفته، و نیز ظهور انقلاب فزاینده انتظارات، که نخبگان سیاسی را به پاسخ‌گویی بیشتر به نیازهای مردم واداشته است، یکسان‌سازی نسبی جوامع، تسهیل شده و این خود به تسریع بدل‌شدن روابط بین‌الدول به روابط بین‌الملل انجامیده است. بر اساس این تحلیل، دولت رفته رفته از شکل کلان خود خارج شده و چالش‌های میان‌خرده ناسیونالیسم‌ها و ناسیونالیسم کلان، باعث تشدید حرکت‌های گریز از مرکز گردیده است و در نتیجه دولت‌های جدیدتری وارد عرصه روابط بین‌الملل شده‌اند. (۶۵)

در کنار این تحول در کارکرد و حیطة اعمال نفوذ دولت، به عنوان کنش‌گر قوی در عرصه بین‌الملل، از نگاهی دیگر، رشد فزاینده سازمان‌های غیردولتی و گروه‌های اجتماعی، نشان می‌دهد که امواج جدیدی از فرصت‌ها برای اعمال و اقدامات شهروندی در حال ظهور است؛ چرا که این نظام شهروندمحور در حال جهان‌گستری است. اهداف جامعه مدنی جهانی و سازمان‌های غیردولتی، واژگونی و اضمحلال نظام دولت‌محور نیست، بل نشان‌دهنده مجموعه‌ای از اولویت‌ها و اقداماتی است که در نظام دولت‌محور، به شکل سنتی، الزامی پنداشته می‌شد. این تحول که در پی جهانی‌شدن به عنوان فرآیند پویا و نوظهور متولد شد، انتخابات و فعالیت‌های مجموعه‌ای از کنش‌گران مختلف را نیز دربرمی‌گیرد. امروزه دولت‌ها، سازمان‌های بین‌المللی، مؤسسات غیردولتی و در نهایت، میلیون‌ها شهروند بین‌المللی در جنبش‌های اجتماعی و سازمان‌های غیردولتی سرچشمه جهانی‌شدن و موتور حرکت آن هستند.

جهانی‌شدن، حاکمیت کشورها را تضعیف کرده اما، تا کنون، مرگ کشورها یا دولت‌ها را به دنبال نداشته است. در واقع، بیشتر دولت‌ها در عصر جهانی‌شدن عملاً تعداد کارمندان، بودجه، دامنه فعالیت‌ها و امکانات نظارتی خود را گسترش داده‌اند. در حال حاضر، کمتر محتمل است که جهانی‌شدن به تشکیل حکومت متمرکز جهانی منجر شود؛ یعنی وضعیتی که جهان‌گرایان لیبرال از مدت‌ها پیش آن را پیش‌بینی و از آن طرفداری می‌کردند. همچنین، جهانی‌شدن هنوز سبب ایجاد حکومتی مبتنی بر هرج و مرج از طریق جوامع محلی نشده است؛ آن‌گونه که برخی از طرفداران افراطی محیط زیست آن را رواج داده‌اند. جهانی‌شدن دولت را در خود حل نکرده، اما آن را بی‌تأثیر نیز نگذاشته است. در این خصوص، سه تغییر کلی را می‌توان به صورت مختصر بیان کرد: نخست اینکه به دلیل تأثیرات جهانی‌شدن، افراد، نهادها و سازمان‌هایی که حکومت باید به آنها توجه داشته باشد، در حال تغییر است. دوم اینکه جهانی‌شدن در ابعاد بسیار گسترده، سبب شده است دولت‌ها هر چه بیشتر به مذاکرات و تبادل نظرهای چندجانبه روی آورند (مثل G8). سوم اینکه جهانی‌شدن از دهه ۱۹۶۰، احتمال وقوع جنگ‌های عمده بین کشورها را کاهش داده است؛ چرا که اکنون، منازعات شکل داخلی به خود گرفته‌اند. (۶۶)

مسئله دیگر، تعامل بین دولت با کنش‌گران غیردولتی و شرکت‌های اقتصادی چندملیتی است. کنش‌گران غیردولتی شامل طیفی از نهادهای توسعه و اجرای هنجارهای حقوق بشر، جامعه مدنی فراملی، سازمان‌های بین‌المللی (به همراه نقش آنها در اجتماعی‌ساختن منافع و رفتار دولت)، و گروههای تروریستی و مافیایی می‌باشند. باید توجه داشت که در سیاست داخلی و جهانی، جامعه مدنی منبع تغییر است. شرکت‌ها معمولاً موجب تغییر اقتصادی می‌شوند و سازمان‌های غیردولتی معمولاً منبع اندیشه‌ای جدید برای اقدام سیاسی هستند. امپراتوری‌های اروپا به وسیله جنبش‌های ملی‌گرایانه که از حمایت حقوق‌دانان، روزنامه‌نگاران، اتحادیه‌ها و کلیساها برخوردار بودند، تجزیه شدند. مردم‌سالاری و حقوق بشر به وسیله گروههای زنان، اقلیت‌های قومی و گروههای ناراضیان گسترش یافته و اینها نتیجه توسعه کنش‌گری سازمان‌های غیردولتی است. از این رو، برخی معتقدند که فراملیتی‌شدن گسترده شرکت‌های بزرگ، پیامدهای محدودکننده برای دولت داشته و دیگر نمی‌توان هر کشور را دارای اقتصادی جداگانه دانست. دو مشخصه اصلی حاکمیت، یعنی کنترل بر ارز و کنترل بر تجارت خارجی، به مقدار قابل توجهی از بین رفته است. این دو موضوع به این مفهوم است که دولت‌ها کنترل جریان‌های مالی را از دست داده‌اند. (۶۷).

در نگاهی دگرگونه به این تعامل متقابل، به رغم اشتراک نقش کنش‌گرانی چون سازمان‌های غیردولتی ملی و فراملی (از بنگاههای اقتصادی چندملیتی گرفته تا نهادهای اجتماعی و جامعه مدنی جهانی) در تعیین معادلات سیاسی-اقتصادی به موازات دولت‌ها، مشاهده می‌شود که وزنه «دولت» کماکان سنگینی می‌کند. از نظر گیپلین، کنش‌گران غیردولتی نمی‌توانند تأثیر تعیین‌کننده مستقیمی بر نظام بین‌الملل داشته باشند. آنها فقط می‌توانند بر حکومت‌ها فشار وارد آورند و از این طریق، به شکلی غیرمستقیم، تأثیرگذار باشند. او بر آن است که «شواهدی دال بر اینکه آنها بتوانند در جایگزینی دولت - ملت به‌عنوان کنشگر اصلی در سیاست بین‌الملل بسیار موفق باشند، وجود ندارد.» در عوض، می‌توان گفت نقش دولت - ملت در زندگی اقتصادی و سیاسی بیش از پیش است و کنش‌گرانی چون شرکت‌های چندملیتی فقط عامل محرکی برای بسط قدرت دولت در حوزه‌های اقتصادی می‌باشند. (۶۸)

برای تبیین تئوریک موضوع، می‌بایست اشاره نمود که از نظر نهادگرایی نئولیبرال نیز دولت

نماینده مشروع جامعه است و آن را مسلم فرض می‌نماید. اگرچه رابرت کوهن، در آثار پلورالیستی اولیه خود، بر اهمیت بازیگران غیرکشوری تأکید دارد، اما فهم او از نهادگرایی نتولیرال این است که بازیگران غیر کشوری را تابع کشورها می‌سازد. (۶۹) این امر بدان معنی است که به رغم گذر از رهیافتی دولت‌محور به رهیافتی چند/جهان‌محور در جهان معاصر، که با استلزامات خود، کنش‌گری انحصاری دولت‌ها را با تحول مفهومی همراه نموده است، مشاهده می‌شود که در کنار سایر کنش‌گران، اعم از سازمان‌های ملی و فراملی، نهادهای جامعه مدنی، و گروه‌های تروریستی، «دولت» کماکان به عنوان کنش‌گر قدرتمند و تأثیرگذار بر معادلات جهانی، بر تعاملات فی‌مابین سایر کنش‌گران نیز استیلا دارد و جهان را با در نظر گرفتن استلزامات ایجابی و ایجادی آنها بر می‌سازد.

یادداشت‌ها

1. Allen Hunter 'Globalization from below? Promises and Perils of the New Internationalism', *Social Policy*, 1995, 25(4), pp. 6-13.
۲. مشیرزاده، حمیرا، *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*، تهران، نشر سمت، ۱۳۸۴، ص ۱۵.
3. Charles Tilley. *The Formation of National state in Western Europe*, Princeton, NJ: Princeton University Press, 1975, pp. 636-637.
۴. استیو اسمیت، «رویکردهای واکنش‌گرا و سازه‌انگاری در نظریه‌های بین‌الملل»، *جهانی‌شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین*، استیو اسمیت و جان بیلینس، ترجمه ابوالقاسم راه‌چمنی و دیگران، جلد اول، تهران، مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۳، ص ۵۳۴.
5. Thomas Hobbes. *Leviathan*, ed., C.B. McPherson, London: Penguin, 1985, p. 337.
۶. اسمیت، و بیلینس، *پیشین*، ص ۲۷.
۷. رابرت کاکس. «نیروهای اجتماعی، دولتها و نظمهای جهانی»، در اندرو لینکیتز، *نواقع‌گرایی نظریه اقتصادی و مکتب‌پر سازی*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۶، صص ۴۵-۴۴.
۸. آرنولد وولفرز، «قطب قدرت و قطب بی‌تفاوتی»، در لینکیتز، *آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی*، ترجمه لی‌لا سازگار، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۵، ص ۱۵۱.
۹. الکساندر ونت، *نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۴، ص ۱۱.
۱۰. ریچارد اشلی، «فقر نواقع‌گرایی»، در لینکیتز، *نواقع‌گرایی... پیشین*، ص ۱۱۸.
۱۱. مشیرزاده، *پیشین*، ص ۲۲۷.
۱۲. اسمیت، *پیشین*، ص ۵۳۵.
۱۳. ونت، *پیشین*، ص ۱۳.
۱۴. مشیرزاده، *پیشین*، صص ۹۸-۹۷.
۱۵. همان، ص ۱۱۹.
۱۶. همان، صص ۱۹۳-۱۹۲.
۱۷. همان، ص ۱۹۰.
۱۸. ونت، *پیشین*، ص ۲۹۲.

۱۹. تد هویف، «نوید مکتب برسازی برای نظریه روابط بین‌الملل»، در لینکیتز، *نرواقع‌گرایی ... پیشین*، ص ۴۵۷.
۲۰. کاکس، *پیشین*، ص ۳۶.
21. David Held. "Violence, Law and Justice in a Global Age," in Leonard, Mark, *Re-Ordering the World*, London: The Foreign policy Center, 2004, p. 60.
۲۲. جن ارت شولت، «جهانی‌شدن سیاست»، در اندرو لینکیتز، *جهانی‌شدن ... پیشین*، صص ۶۶-۶۲.
23. Chabbott, C., "Development INGOs", in Boli, J. and Thomas, G. (eds), *Constructing World Culture: International Non-Governmental Organizations Since 1875*, Stanford: University Press, 1999 p. 228.
۲۴. ونت، *پیشین*، ص ۲۱.
۲۵. شولت، *پیشین*، ص ۶۸.
۲۶. اندرناس اوزیاندرد، «بازخوانی نظریهٔ روابط بین‌الملل اوایل قرن بیستم، بازنگری آرمان‌گرایی»، در لینکلتر *آرمان‌گرایی...پیشین*، صص ۱۹-۱۸.
۲۷. ونت، *پیشین*، ص ۲۰.
۲۸. همان، ص ۱۴.
۲۹. شولت، *پیشین*، ص ۶۸.
۳۰. اشلی، *پیشین*، ص ۱۱۹.
۳۱. ونت، *پیشین*، ص ۱۶.
۳۲. پیترو ویلتز، «بازیگران فراملی و سازمانهای بین‌المللی در سیاست جهانی»، در لینکلتر، *جهانی... پیشین*، صص ۸۳۳-۸۳۱.
۳۳. اسمیت و بیلِس، *پیشین*، ص ۶۹.
۳۴. ونت، *پیشین*، ص ۲۸۲.
۳۵. مشیرزاده، *پیشین*، ص ۳۳.
۳۶. ویلتز، *پیشین*، ص ۸۲۸.
37. Plano, J. and Olton, R., *The International Relation Dictionary*, 4th edition, 1988, p. 309.
۳۸. شولت، *پیشین*، ص ۷۳.
۳۹. ویلتز، *پیشین*، ص ۸۱۷.
۴۰. مشیرزاده، *پیشین*، ص ۱۲۴.
41. Paul Wapner, "The Normative Promise of Nonstate Actors: A Theoretical Account of Global civil society," in P. Wapner, p. and L. Ruiz, eds., *Principled World Politics*, Lanham: Rowman and Littlefield, p. 265.
42. D. Otto, *Non- governmental Organizations in United Nations System: The Emerging Role of International Civil Society*, 18 Hum, Rts.Q.107, 1996, p.125.
43. *Ibid.*, p. 261.

۴۴. شولت، پیشین، ص ۷۷.
45. *Ibid.*, p. 268.
46. *Ibid.*, p. 270.
47. *Ibid.*, p. 263.
۴۸. مشیرزاده، پیشین، ص ۲۳۶.
۴۹. برای مطالعه بیشتر ر.ک.به:
- Todd Sandler. "Collective Action and Transnational Terrorism". *The World Economy*, 2003, (6): 779-802.
۵۰. هیگینز روزالین، «حقوق بین‌الملل عام تروریسم»، ترجمه زهرا کسمتی، در علیرضا طیب *تروریسم، در فراز و فرود تاریخ*، تهران: نشر نی، ۱۳۸۲، ص ۳۰۵.
۵۱. فرزاد پورسعید، «تروریسم نوین و منافع ملی جمهوری اسلامی ایران»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، شماره چهارم، ۱۳۸۵، ص ۸۲۷.
۵۲. همان، ص ۸۳۳.
۵۳. طیب، پیشین، صص ۴۲-۴۱.
۵۴. فلمینگ پیتر و مایکل استول، «سایبرتروریسم: پندارها و واقعیت‌ها»، ترجمه اسماعیل بقایی؛ و طیب. پیشین، صص ۱۶۶-۱۵۳.
۵۵. همان، صص ۸۲۳-۸۲۲.
۵۶. مشیرزاده، پیشین، ص ۳۲.
57. Bapat Navin. "State Support for Militant Non-State Actors". 2004. pp. 7-11, Available at: http://www.allacademic.com/meta/p74000_index.html
۵۸. ویلتز، پیشین، ص ۸۱۰.
۵۹. کاکس، پیشین، ص ۵۹.
60. Marc Edelman. "Social Movements: Changing Paradigms and Forms of Politics". *Annual Review of Anthropology*, 30, October 2001, p.297.
۶۱. ویلتز، پیشین، ص ۸۰۲.
62. Darryl S. L. Jarvis, "Multinational enterprises, international relations and international business: reconstituting intellectual boundaries for the new millennium", *Australian Journal of International Affairs*, V. 59, Issue 2, June 2005, , pp.217-220.
۶۳. مشیرزاده، پیشین، ص ۳۵.
۶۴. ویلتز، پیشین، صص ۸۰۷-۸۰۳.
۶۵. قوام، عبدالعلی، *اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل*، تهران: سمت، ۱۳۸۱، صص ۳۰۳-۳۰۲.
۶۶. شولت، پیشین، صص ۷۰-۶۹.
۶۷. ویلتز، پیشین، ص ۸۱۱.

۶۸. مشیرزاده، پیشین، ص ۱۲۴.

۶۹. تیم دان، «لیبرالیسم»، در لینکلتر، جهانی ... پیشین، ص ۴۰۰.